روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

یکشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۴۹۰

تولید؛ دانش‌بنیان، اشتغال آفرین

همشهری

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
مدیرمسئول: عبدالله گنجی
سردبیر: دانیال معمار

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه تورج، شماره ۱۴
کدپستی ۱۹۶۶۶-۴۵۹۵۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

چاپ: همشهری
تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

همشهری: www.hamshahrionline.ir
سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

توزیع و اشتراک:
موسسه نشر گستر امروز نوین
تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

سازمان آگهی‌ها و نیازمندی‌ها:
خیابان قائم‌مقام فراهانی، میدان شعاع، خیابان شهید خدری
شماره ۲۹ - طبقه اول ■ تلفن: ۸۴۳۲۱۷۰۰-۸۸۸۶۱۸۱۹

■ حضرت امیر المؤمنین علی(ع):
ستم، پیامدهایی نابودکننده به‌دنبال دارد.

■ اذان ظهر: ۱۳:۰۱ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۵۷
■ اذان مغرب: ۲۰:۱۶ ■ نیمه‌شب شرعی: ۰۰:۱۳
■ اذان صبح: ۴:۲۹ ■ طلوع آفتاب: ۶:۰۵

صفحه آخر

همای اوج سعادت به دام ما افتد
اگر تو را گذری بر مُقام ما افتد
حافظ

باشگاه نویسندگان

یکشنبه

چرا فوتبال مهم است؟

سیدجواد رسولی
کارشناس رسانه

شهر مادرید چهارشنبه هفته پیش شبیه هیچ شب دیگری نبود. یکی از آن اتفاق‌های دیگر، از آن معجزه‌ها که در فوتبال اتفاق می‌افتند و ناگهان بدون اینکه تصمیمی برایش گرفته باشیم خودشان را به همه زندگی تسری می‌دهند، رخ داده بود. در چشمان آدم‌های توی خیابان به‌خصوص آنهایی که در اطراف استادیوم برنابئو بودند، می‌شد برق زندگی را دید، برق دیدنِ از نزدیک چیزی که دیدنش برای آدم‌های زیادی ممکن نیست. رئال‌مادرید تا آخرین دقیقه بازی از منچسترسیتی عقب بود. از آن وضعیت‌هایی که توصیفش این است: «کار دیگر تمام است». اما کار تمام نبود. معجزه برنابئو اتفاق افتاد و ورق برگشت. مادرید ظرف یک دقیقه ۲گل زد و در نهایت در وقت‌های اضافه با یک گل دیگر بازی را برد.

این معجزه اما بار اول نبود که برای رئال‌مادرید در این فصل اتفاق می‌افتاد. در لیگ قهرمانان دو بار دیگر هم رخ داده بود. در مقابل پاریس‌سن‌ژرمن و در مقابل چلسی. هر بار تماشاگران عادی فوتبال جمله کار مادرید تمام است را با خیال راحت گفته بودند که ناگهان جادو اتفاق می‌افتاد و در یک دقیقه همه‌چیز عوض می‌شد. برد در مقابل من‌سیتی سومین باری بود که در آن مادرید از مرگ بازمی‌گشت و انتقام می‌گرفت. درست مثل همه قهرمان‌های اسطوره‌ای و با پیروی از این اصل افسانه‌ها که برای انجام غیرممکن، برای پیروزی تاریخی اول باید تا دم مرگ بروی. باید مرگ را در مقابل چشمانت ببینی. آن وقت است که می‌توانی برنده باشی.

بردهای تاریخی و معجزه‌آسای رئال‌مادرید، یک‌بار دیگر پای آن بحث همیشگی میان طرفداران فوتبال و منتقدانش را وسط می‌آورد. آنهایی که می‌گویند فوتبال چیز کم ارزشی است. اهمیتی ندارد. حاشیه‌ای است بر اصل که زندگی و مسائل و مشکلاتش. وقت تلف کردن است. و جمله‌های دیگری از این دست. رئال‌مادرید چهارشنبه شب و چندین شب دیگر در طول این فصل رد مطلق این مدعاهاست. فوتبال خیلی هم مهم است. فوتبال می‌تواند معنایی بسازد که هیچ‌کدام از کتاب‌های جدی روانشناسی و فلسفه و علوم انسانی نمی‌توانند به سادگی بیانش کنند. فوتبال مهم و جدی است چون چنین لحظاتی را برای طرفدارانش رقم می‌زند؛ لحظاتی که در آن چیزی عظیم اما به‌سختی قابل صورت‌بندی در زبان وجود دارد. لحظاتی که می‌توانند زندگی آدم‌ها را عوض کنند. لحظاتی که بهتر و عمیق‌تر و آشکارتر از هر نظریه روانشناسی نشانمان می‌دهند چطور تنها با داشتن نظم و انضباط و رعایت ملاحظات و تلاش برای پیش‌بینی و کنترل همه‌چیز، نمی‌شود برنده بود. برنده بودن، خوشبختی، به چیزی بیشتر از اینها نیازمند است. به عنصری غیرقابل پیش‌بینی، به انفجار اراده و تا آخرین لحظه تاب آوردن.

از این منظر فوتبال یک پدیده غیرقابل چشم‌پوشی است. در خود تناقضی دارد که آن را بسیار به تناقض‌ها و رخدادهای زندگی انسانی نزدیک می‌کند. از یک سو ورزشی بسیار مدرن است که در آن علوم و تکنولوژی‌های مختلف (یعنی همان وجوه اصلی و پایه‌ای روزگار مدرن) دخالتی اساسی و حیاتی دارند. نظریه‌های تاکتیکی، علوم فیزیولوژیک مبتنی بر بدنسازی، تغذیه و تنفس، برنامه‌های تمرینی مناسب، متخصصان روانشناسی و آمادگی روانی و البته که دانش اقتصادی و مدیریت مالی همه و همه در خدمت یک باشگاه درمی‌آیند تا روندی منظم و رو به جلو را برای موفقیت تیم طراحی و اجرا کنند. هیچ‌کس هم نمی‌تواند تأثیر تک‌تک این عوامل را نادیده بگیرد. اینها پایه و اصل برای رشد در فوتبال و موفقیت هستند. اما از سوی دیگر فوتبال همیشه عنصری غیرقابل پیش‌بینی، غیرقابل کنترل و دور از دسترس دارد. چیزی که ناگهان رخ می‌دهد و همه آن عوامل دیگر را به بازی می‌گیرد. شما ممکن است در توان مالی، دانش تکنولوژیک و سطح کیفی بازیکنان بهترین باشید اما این هرگز ضامن پیروزی و قهرمانی شما نیست. همیشه یک تیم دیگر، آنکه در مقابل شما بازی می‌کند و توان کمتری از شما دارد، می‌تواند لحظه‌ای غیرقابل پیش‌بینی خلق کند. لحظاتی هستند که در آنها یک تیم چیزی فراتر از داشته‌های مادی و مالی‌اش می‌شود. جادویی در آن اتفاق می‌افتد. میل به پیروزی، اراده و خواست مطلق آن ۱۱ بازیکن توی زمین، شکافی روی پرده واقعیت قابل پیش‌بینی ایجاد می‌کنند. چیزی اتفاق می‌افتد که عادی نیست. از جنس معجزه است. از جنس اسطوره و داستان.

اگر کسی جایی باز از شما پرسید چرا فوتبال را دوست دارید، چرا فوتبال تماشا می‌کنید، جوابش در همین است. فوتبال صورتی نمادین از زندگی انسانی است که هربار یادآوری‌مان می‌کند چطور و چرا دوام می‌آوریم و زندگی می‌کنیم. نشانمان می‌دهد که همیشه امید به تغییر هست، همیشه در لابه‌لای نظم آهنین آن که دست بالا را دارد، شکافی برای نجات هست، کافی است به اندازه کافی تاب بیاوریم. مثل رئال‌مادرید در این فصل.

فراخوان

بی تعارف و تکلف، مثل همین متن کوتاهی که می بینید. ما منتظریم تا نوشته‌هایتان درباره مسائل روزمره، مشکلات و دغدغه هایتان را برای ما ارسال کنید. اگر اهل طنز و کاریکاتور و طراحی هم هستید جایتان اینجا محفوظ است. متن یا طرح تان که آماده شد یک تماس با شماره ۲۳۰۲۳۶۳۶ بگیرید تا برای رساندنش به ما، راهنمایی تان کنیم.

غولی که در سراوان تنوره می‌کشد

نکته

مریم ساحلی
روزنامه‌نگار

نمی‌دانم چندین و چند نفر از اهالی این سرزمین، سراوان گیلان را می‌شناسند اما آنها که رودبار را پشت سر می‌گذارند، حدود ۱۷کیلومتری رشت از کنارش می‌گذرند و لابد باور ندارند، کمی آن سوتر در اعماق این سبزناکی دل‌انگیز، غول زباله دندان نشان می‌دهد و تنوره می‌کشد؛ غول متعفنی که بر فراز کوه نود متری پسماند، ایستاده است و شیرابه‌های درد و رنج را بر زندگی جاندار و بی‌جان قی می‌کند. می‌دانید، اینجا آدم‌ها از درد به‌خود می‌پیچند، چون به یاد دارند زمانی را که سراوان سبز بود و مه، درختانش را در آغوش می‌کشید و زمین به آواز پرندگانش گوش می‌سپرد. آن سال‌ها که سراوان از بهشت نشان داشت، ابرها می‌باریدند و هوا آکنده می‌شد از عطر خاک سبزپوش. آن روزگار اما گذشت و از نزدیک به ۴دهه پیش تاکنون چنان زباله در آن انباشته شده که جان عزیزش در خاکستری هولناک پرواز مگس‌ها و مرگ درختان، رمق از کف داده است؛ جان عزیزی که شاهد است، چرک و تعفن چون لایه‌ای غلیظ به جماد و نبات چسبیده است و اهالی آن حوالی با سیاهی هولناک سرطان، بثورات پوستی، آلودگی آب‌ها، رانش زباله و گاز متان دست به گریبان هستند. همین پیش پای قرن جدید که ما از بهار و نوشدن حرف می‌زدیم، به آنها نمی‌اندیشیدیم که بهار را گم کرده‌اند؛ انسان‌های صبوری که طاقتشان طاق شد و از خانه‌ها بیرون زدند و راه را بر مسیر کامیون‌های حمل زباله بستند. این تجمع که نزدیک به ۳هفته طول کشید، سرانجام با وعده دولت به پایان رسید و البته قرار شد درد بزرگ سراوان درمان شود؛ درمانی که با مدیریت صحیح پسماند، میسر می‌شود و این همان حرف و سخنی است که از سال‌ها پیش تا به امروز، بسیار از آن شنیده‌ایم و متأسفانه این شنیدن‌ها به اقدامی منجر نشده است. اما این روزها سراوان بیش از همیشه، چشم‌انتظار التیام است و گیلان منتظر تدبیر؛ تدبیری که خردمندانه باشد نه اینکه اوضاع وخیم دفنگاه زباله‌ای دیگر، وخیم‌تر شود و یا غولی دیگر در گیلان قدعلم کند.

کمتر درد بکش

نگاه

فاطمه عباسی
روزنامه‌نگار

شاید باور نکنید اما در جهان شهری‌هایی وجود دارد که رسانه هایش حق ندارند اخبار منفی را منتشر کنند! تا مردم از استرس اخبار بد و ناگوار به دور باشند. البته اینکه مردم از تمامی اخبار، چه خوب و چه بد باخبر باشند، حق مسلم است، اما شاید ندانید که همین اخبار منفی چطور می‌تواند روی سلامت جسمی و روانی ما تأثیر گذار باشد. حالا دنیا را بی‌خیال شوید و به مملکت خودمان برگردید و بدانید که سالانه تعداد بی‌شماری از مردم به روانپزشک و مشاور مراجعه می‌کنند و طبق آمار سازمان بهزیستی، سال گذشته بالغ بر ۲میلیون و ۸۰۰هزار جلسه مشاوره فقط به‌صورت تلفنی پشتیبانی شده و شما تصور کنید این آمار به اضافه آمار تعداد کسانی که به‌خاطر اختلالات روانی به‌صورت حضوری به جلسات مشاوره رفته‌اند، چقدر می‌تواند ترسناک باشد. با این حال مسئولان بهزیستی معتقدند وضعیت وخیم‌تر از این حرف‌هاست و میزان اختلالات روانی مردم فراتر از میزان مراجعات آنها برای مشاوره است.

علاوه بر مشکلات خانوادگی، اقتصادی و فردی که قطعا فشار زیادی بر روان افراد دارد، یکی از دلایلی که می‌تواند منجر به اختلالات روانی و افزایش اضطراب، استرس و ناامیدی شود، همین بمباران خبری است که در کشور ما گاهی به شکلی اغراق آمیز انجام می‌شود. یعنی شما علاوه بر اینکه با اصل خبر مواجه می‌شوید، روزانه در فضای مجازی و رسانه‌های مختلف خبری، باید اظهار تأسف و نظرات انواع و اقسام آدم‌های مطرح و به‌اصطلاح سلبریتی را هم پیرامون آن خبر تحمل کنید و تحلیل‌های مختلف خبر را هم که نه کارشناسان، بلکه کاربرهای فضای مجازی ارائه می‌دهند را بشنوید و بخوانید و ببینید. بعد به‌خودتان می‌آیید و می‌بینید شمایی که اصلا درگیری مستقیمی با یک خبر خاص در زندگی نداشته‌اید، یک هفته است برای بمباران رسانه‌ای پیرامون آن در حال غصه خوردن هستید. این فضای منفی که روان آدم را خراش می‌دهد و هر روز به‌صورت مستمر در اطراف ما هست، می‌تواند علت بسیاری از مشکلات روانی و اختلالات شخصیتی باشد که کارمان را به مطب روانشناس می‌کشاند. دوری از این فضا هر چند سخت، اما تا حدی شدنی است، به شرطی که خودمان یکی از عوامل گسترش این اخبار بد نباشیم.

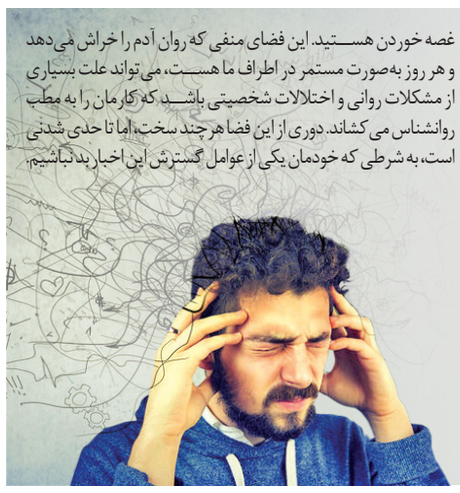

برو بورگ

چوپان تنها؛ شمیم صبح در هوای شب!

شهنام صفاجو

«چوپان تنها» از موضوعات برجسته تاریخ هنر مدرن است که به‌ویژه در زمینه نقاشی و موسیقی، شاهد آثار درخشان مفهومی از این واژه ترکیبی بوده‌ایم.

اگر دل در گرو چوپان تنهای سرزمین مادری ندارید و نیک نمی‌دانید که در پس هر بحران زیست‌محیطی، این انسان خسته در غم مرتع دامش و علفزار جویبار جانش چه می‌کشد، چشم به تابلوی نقاشی چوپان تنهای «پاتریک برانول برونته» بگشایید و گوش به نوای پن فلوت قطعه چوپان تنهای «گئورگ زامفیر» بسپارید تا مرهمی بر سوز دردمندانی شود که قبل آن در قاب هنر هم جای گرفته‌اند. تابلوی «چوپان تنها» که حوالی سال ۱۸۳۸ توسط پاتریک برانول برونته بریتانیایی خلق شده، از آثار پیشرو سبک مبتنی بر نور و تاریکی است؛ قلمرو مدرنی که در فضایی پر از تاریکی، نور را به جد انعکاس می‌دهد؛ گویا جهانی که هنرمند نقاش در پی آن است، از دل این سیاهی محض بیرون می‌آید. چوپان تنهای برونته، نوعی نقاشی سیاه‌قلم با تکیه بر درخشش مقدس است؛ رنگ قالب سیاه و نور افق هم این باور را پدید می‌آورند که شمیم صبح در هوای شب می‌وزد؛ یک اتمسفر پر از ترس و تردید که با نور مهتاب جلا می‌یابد و هر رنگی به حاشیه رانده می‌شود. پاتریک برانول برونته، تنها برادر خواهران معروف برونته (شارلوت، امیلی، آن) نویسندگان سرشناس بریتانیایی و پدیدآورندگان آثاری چون جین ایر، بلندی‌های بادگیر و مستأجر عمارت وایلدفل است که همه آنها به شکلی تراژیک، حوالی ۳۰سالگی تا کمی بعد آن، بدرود حیات گفتند؛ درست شبیه مادرشان ماریا برانول و برخلاف پدر، کشیش پاتریک برونته که پیشوای روحانی منطقه هاورث در غرب یورکشایر بود و تا ۸۴سالگی زندگی کرد. پاتریک، نخستین قربانی سریالی خانواده برونته است که در ۳۱سالگی با بیماری سل و عفونت داخلی درگذشت. شارلوت برونته در بستر مرگ او اینگونه می‌نویسد: وقتی به چهره نجیب برادر عزیزم نگاه می‌کنم، از خود می‌پرسم چه چیزی باعث شده تا این‌چنین سقوط کند! او شانس زیادی برای حرکت در مسیر صعودی داشت. این مکاشفه ظالمانه‌ای از ضعف انسانیت است؛ از ناتوانی نبوغ برای رسیدن به عظمت واقعی. حال هر اشتباهی که کرده و هر دردی که باعث شده، از بین می‌رود و تنها رنج‌های او به یادگار می‌ماند. برادرم استراحت کن! این به ما آرامش می‌دهد که قبل از ترک دنیا، زندگی روی خوش به تو نشان داده است.

زندگی پدیا

خاطرات یک فروشنده

فرشته شیخ‌الاسلام

توی فروشگاه لباس کودک، دو تا مامان محو فیل و زرافه‌ها و پیراهن‌های گل‌دار و زیردکمه‌ای‌های رنگارنگ بودند. کنار مامان‌ها، پسر و دختر سه،چهارساله‌ای هر چقدر روی انگشت‌های پایشان بلند می‌شدند، نمی‌توانستند آن چیزی را که مادرهایشان تماشا می‌کردند ببینند.

دختر انگشت مادر را رها کرد و رفت سمت پسر که مانتوی مادرش را گرفته بود و گفت: «سلام.»

پسرک صورتش را لای مانتوی مامان پنهان کرد. دخترک تلاش کرد دست پسر را بگیرد اما پسر دستش را پس کشید و دور مادرش چرخید تا از دسترس دور شود. دختر دست‌بردار نبود و با قدم‌های کوتاه دنبالش می‌کرد. مادرش متوجه شد و با باز و بسته کردن دست و اشاره چشم و ابرو خواست که دخترش دوباره انگشتش را بگیرد. یواشکی به من گفت: «اعتمادبه‌نفس زیادی داره!» و بدون خرید، رفت. قبل از بسته شدن در، دختر کوچولو سرک کشید و رو به پسر که لباس مادر را با مشت‌هایش گرفته بود و اطراف را می‌پایید، گفت: خداحافظ دوستم.

دوست داشتم به مادری که رفت بگویم رفتار دخترتان به‌طور کامل متناسب با سن و سالش است. کودک ۳ساله دیگر واضح حرف می‌زند و می‌تواند دیگران را متوجه منظورش کند؛ به‌خاطر همین دوست دارد از طریق کلام با دیگران ارتباط بگیرد. از یادگیری و به‌کار بستن کلمه‌های جدید لذت می‌برد. گاهی حتی رفتار یا لحن بزرگ‌ترها را تقلید می‌کند. تخیلش در بالاترین سطح است و برای همه‌چیز داستان می‌سازد. با همه‌چیز، از قابلمه و سبد آشپزخانه گرفته تا چوب‌لباسی و روفرشی بازی می‌کند. ممکن است به بعضی پدیده‌ها، از انیمیشن گرفته تا اشیاء و آدم‌ها ابراز علاقه کند. ناراحتی اطرافیان را متوجه می‌شود، نگرانشان می‌شود و با همان داستان‌سازی‌های ذهنی تلاش می‌کند خوشحالشان کند. حتما کودک سه،چهارساله‌تان یاد گرفته نوبتی بازی کند یا صفحه کتاب را یکی‌یکی ورق بزند؛ لطفاً تا می‌شود از خودتان و از روی کتاب برایش قصه بگویید؛ هر شب. خیالتان راحت، بچه‌تان خیال‌پرداز و هپروتی نمی‌شود. این داستان‌های عجیب و غریب که برای شوفاژ ساخته یا چشم و دهنی که برای در کابینت کشیده، متناسب با سن رشدی‌اش است. چقدر دوست داشتم می‌شد ویژگی‌های هر سن کودک را بچسبانم روی پیشانی تا بزرگ‌ترها به جای نگرانی یا توجیه و رد شدن از رفتارهای عادی بچه‌ها، خوشحال می‌شدند و برای زندگی بیرون از ذهن زیبای کودکان، کلی انرژی می‌گرفتند.

تقویم / زادروز

خداحافظ رومن گاری

کسی نمی‌داند چرا وقتی «رومن کاسو»ی جوان از فرانسه اشغالی فرار کرد تا به همراه انگلیسی‌ها علیه آلمان بجنگد، اسم خودش را به «رومن گاری» تغییر داد. احتمالا عشق به گری کوپر از همان زمان در اعماق وجودش ریشه دوانده بود. گاری مثل خیلی دیگر از نویسنده‌ها، کودکی و جوانی درب و داغانی داشت. ۸مه ۱۹۱۴ در لیتوانی به دنیا آمد. چند سال بعد رفتند لهستان و وقتی ۱۱سالش بود پدرش خانواده را رها کرد. رومن هم که با مادرش تنها مانده بود، راهی فرانسه شد. گاری آنجا جز زبان فرانسه و هنر و ادبیات، خلبانی هم یاد گرفت. در جنگ جهانی دوم، در ۲۵حمله هوایی موفق در آمریکا و روسیه شرکت داشت و آنقدر گل کاشت که ژنرال دوگل نشان معروف لژیون دونور را به او بخشید. بعد از جنگ هم چون حقوق خوانده بود، سر از وزارت خارجه درآورد. گاری تنها آدمی است که ۲بار برنده جایزه گنگور شده، آن هم در حالی که هر نویسنده فقط یک‌بار می‌تواند این جایزه را ببرد. علتش این بود که گاری غیر از ۲۱رمانی که با نام اصلی‌اش نوشت، ۳اسم مستعار دیگر داشت که جمعا ۶کتابش را با آن اسامی چاپ کرد. از قضای روزگار یکی از این کتاب‌ها «زندگی در پیش رو» بود که آن را با نام امیل آژار منتشر کرد. کتاب جایزه گنگور را برد و رومن مجبور شد هویتش را فاش کند. به جز این، گاری ۲فیلمنامه هم نوشت. ۱۰فیلم هم از روی کتاب‌هایش ساختند که یکی‌اش اسکار بهترین فیلم خارجی را برد. اما همه اینها یک طرف، «خداحافظ گری کوپر»اش هم یک طرف. رمانی که کتاب مرجع یکی دو نسل قبل جوان‌ها بود؛ داستانی در مورد عصیان و رهایی از قید تعلق. شاید تنها کتاب عاشقانه‌ای است که خواننده‌اش دوست ندارد عاشق و معشوق به هم برسند، چرا که «وقتی از قید تعلق رهایی، یعنی تنهایی، نه طرفدار کسی هستی و نه ضدکسی. همین.» اما ظاهرا خود گاری هیچ وقت نتوانست از قید تعلق جین (همسرش) رها شود. رومن در ۲دسامبر ۱۹۸۰ بعد از مرگ همسرش در سال ۱۹۷۹ با شلیک گلوله‌ای کلک خودش را کند. در یادداشتی نوشته بود: «واقعاً به من خوش گذشت، متشکرم و خداحافظ!»

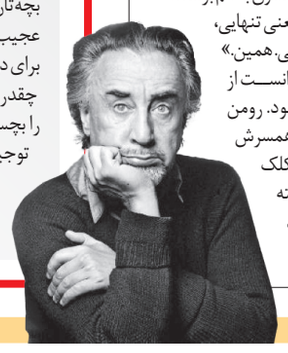

گرینویچ

جنگل درخت‌های مکعب‌مستطیل

پاناما: یکی از ویژگی‌های مشترک تمام درخت‌های جهان گرد بودن تنه آنهاست و می‌توان گفت کمتر کسی تا به حال درختی که تنه‌اش گرد نباشد را دیده است؛ اما استثنای این قانون درخت‌هایی هستند که در جنگل‌های پاناما می‌رویند. به گزارش آدیتی سنترال، در جنگل‌های درخت‌های مکعب‌مستطیلی این کشور درخت‌های موسوم به Square Trees تنه‌شان گرد نیست و به‌صورت مکعب مستطیل بالا رفته است. این درخت‌ها که اکنون به یکی از جاذبه‌های توریستی منطقه تبدیل شده‌اند در کنار یکی از آتشفشان‌های خاموش این کشور قرار دارند. این درخت‌ها فقط در منطقه El Valle de Anton یافت می‌شوند و مشابهی در جهان ندارند. اگرچه زیست‌شناس‌ها وجود چنین درخت‌هایی را تأیید می‌کنند اما برخی بر این باورند که درخت‌های یادشده توسط افراد محلی با حصارهایی فلزی اینچنین پرورش داده شده‌اند. به گفته کارشناس‌ها اما شکل و شمایل تنه درخت‌ها فقط تحت تاثیر ویژگی‌های زیستی گونه یا نوع آنهاست.

دردسرهای لپ‌تاپی پسر بایدن

واشنگتن: پس از اینکه هانتر بایدن، پسر رئیس‌جمهور آمریکا لپ‌تاپش را برای تعمیر به یک متخصص سپرد، محتوای نه‌چندان اخلاقی آن توجه رسانه‌ها را به آن جلب کرد. به گزارش ایندیپندنت، جان آیزاک، تعمیرکار کامپیوتر در گفت‌وگویی تازه با نیویورک پست به جزئیات این رویداد پرداخته و گفته است که هانتر بایدن که در حالت عادی نبوده است، کمی پیش از تعطیلی به مغازه ویلمینگتون رفته بود. به گفته مک آیزاک که کتابش در همین باره نیز منتشر شده، بایدن ۳ لپ‌تاپ مک‌بوک پرو را به مغازه او برد و گفت: «من به بازیابی اطلاعات لپ‌تاپم نیاز دارم». متخصص تعمیر رایانه‌ها در این‌باره می‌گوید: نخستین چیزی که توجه‌ام را جلب کرد پسوورد هانتر بود که یک فحش بسیار رکیک بود. بعد از آن هم در دسکتاپ لپ‌تاپ او به قدری محتوای غیراخلاقی وجود داشت که از آن شگفت‌زده شدم.

کشف آنزیم تجزیه پلاستیک

تگزاس: دانشمندان آنزیمی جدید ساخته‌اند که قادر است پلاستیک‌هایی را که معمولا دهه‌ها یا قرن‌ها طول می‌کشد تا تجزیه شوند، ظرف چند روز یا حتی چند ساعت تجزیه کند. به گزارش ایندیپندنت، این گروه پژوهشی، شامل پژوهشگران دانشگاه تگزاس در آستین می‌گویند این آنزیم جدید به رهایی کره زمین از میلیاردها تن زباله پلاستیکی که همچنان در محل‌های دفع زباله انباشته می‌شوند و زمین و آب را آلوده می‌کنند، کمک می‌کند. آنها در این مطالعه که روز جمعه در نشریه نیچر منتشر شد، می‌گویند این آنزیم به بازیابی و استفاده دوباره از پلاستیک در سطح مولکولی کمک می‌کند و احتمالا بازیافت را در مقیاس بزرگ‌تر افزایش می‌دهد و به صنایع امکان می‌دهد اثرات زیست‌محیطی‌شان را کاهش دهند. هال آلپر، یکی از نویسندگان این مطالعه، در بیانیه‌ای گفت: «امکان استفاده از این فرایند پیشرو بازیافت برای صنایع بی‌شمار است.» دکتر آلپر گفت: «این فرایند، به غیر از صنعت مدیریت ضایعات، به شرکت‌های هر بخش فرصت می‌دهد در بازیافت محصولات خود پیشگام شوند. از طریق این رویکردهای آنزیمی پایدارتر می‌توانیم اقتصاد چرخشی واقعی پلاستیک را تصور کنیم.»